



۲۰۱۷/۱۲/۲۷

جلیل غنی هروی

روز سیاه ششم جدی

روحیه آزاد منشی مردم سلحشور و آزادی دوست افغانستان با تاریخ کهن چندین هزار ساله، این خطه مرد خیز را در طول تاریخ از تسلط امپراتورها، جهان گشایان، متجاوزین دور و نزدیک در امان داشته است. اگر جهان گشایی و یا متجاوزی هم جرأت کرده که یا برای تسلط این مرز و بوم و یا هم گذر از آن برای تصرف کشور های دیگر منطقه مثل هند پهناور و زر خیز، بر این سر زمین تاخته است پس از مدتی شکست خورده و بار دیگر مردم آریانای کهن، خراسان دیروز و افغانستان امروز آزادی شان را بدست آوردند و داغ ننگین اسارت را قبول نکرده اند. در تاریخ معاصر افغانستان تجاوز قشون سرخ اتحاد شوروی سابق در ۲۷ دسمبر سال ۱۹۷۹ سر آغاز بدبختی ها و ظلمتی گردید که دامنه آن تا کنون ادامه یافته است.

زمینه ساز تجاوز قوای اتحاد شوروی سابق بر افغانستان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود که با کودتایی به رهبری این حزب و سرنگون ساختن دولت جمهوری تحت زعامت محمد داوود خان در سال ۱۹۷۶ بر اریکه قدرت تکیه زد. اعضای این حزب که با نیرنگ و تزویر توانسته بودند با داوود خان تقرب حاصل کنند در کودتایی به رهبری او در بیست و ششم سرطان ۱۳۵۲ نقش کلیدی ایفا نمودند و عده ای از اعضای کمیته مرکزی داوود خان و کابینه او هم از هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق بودند که از آن جمله می توان از حسن شرق، عبدالحمید محتاط، محمد خان جلالر، غلام جیلانی باختری، پادشاه گل وفادار و فیض محمد نام برد.

همین گروه بود که بعداً کودتای بیست و هفتم اپریل ۱۹۷۹ را بر ضد جمهوری داوود خان رهبری کرد و او را از قدرت خلع و با تمام اعضای خانواده اش به قتل رسانید و نور محمد تره کی را به حیث رئیس دولت تعیین نمود.

فرید مزدک مسؤول سازمان جوانان حزب دموکراتیک خلق در صحبتی با برنامه «به روایت دیگر» بی بی سی چنین می گوید:

«در کودتای ثور ۵۷ قدرت بر حزب دموکراتیک خلق تحمیل شد. حزب در مجموع به اساس یک فیصله همگانی به این فیصله نرسیده بود که قدرت را اشغال بکند گرچه حزب خود را در آن زمان مطرح میکرد به حیث آلترناتیف قدرت، آلترناتیف جمهوری محمد داوود. برای اینکه در آن سال ها میانه جمهوری محمد داوود با شوروی خراب شده بود و حزب دموکراتیک خلق افغانستان به مثابه حزبی که نزدیک بود به ماسکو، وابسته

بود به ماسکو، در حقیقت نقش فشار دهنده به جمهوری داوود را می خواست ایفا بکند که داوود دو باره در خط ماسکو قرار بگیرد. اما فضا طوری پیش آمد که کودتای خونین ثور اتفاق افتاد قدرت به حزب دموکراتیک خلق انتقال شد و در حقیقت حزب دموکراتیک خلق افغانستان پس از سال ۵۷ خودش قدرت شد. یعنی حزب رفت در قدرت گم شد، در قدرت حل شد، قدرت دولتی یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و این یک چیز غیر نورمال و یک چیز نا درست بود که انجامید و اقتدار گرائی بیشتر، استبداد پسندی بیشتر، یکه تازی حزب به همان دیدگاه های منجمد و بسته و خشکی که بر اساس ایدئولوژی و ساختار حاکم در خود داشت و اساسی شد برای یک بخش زیادی از تباهی های بعدی در افغانستان.»

آقای مزدک مسئول سازمان جوانان حزب دموکراتیک خلق و بعداً یکی از معاونین داکتر نجیب در طرح و تطبیق پالیسی مصالحه ملی داکتر نجیب در بخش دیگری از مصاحبه اش به جواب این سؤال که چرا حزب کودتا کرد می گوید:

«دران زمان مشکل حزب این بود که حزب وابسته به شوروی بود، شوروی با داوود پرابلم داشت مشکلات ما با داوود در حقیقت ناشی می شد از مشکلات شوروی با داوود. شوروی ها ما را در اختیار داشتند و برای اینکه داوود را فشار بدهند که به طرف غرب نه لغزد»

اینست اعترافات یکی از اعضای بر جسته رهبری حزب دموکراتیک خلق که این حزب چگونه آله دست شوروی آن وقت بوده و چه اشتباهاتی با سر سپردگی به اتحاد شوروی آن زمان مرتکب گردید و چگونه افغانستان را به خاک و خون کشید که تا کنون این مصیبت دوام کرده است.

حزب دموکراتیک خلق با تصرف قدرت، سیاست خشن و ظالمانه را در برابر ملت افغانستان و آنانی را که زحمت کشتان میخواند و به نام آنها سالها رهبران این حزب گلو پاره کرده بودند، اتخاذ نمود. این حزب بدون درک شرایط عینی و ذهنی جامعه و بدون اندک علمیت و شناختی از بافت و حیات اجتماعی و جامعه افغانی، در پی تأسیس نظام سوسیالیستی در یک جامعه ابتدائی بود که هنوز بر مبنای تیوری های پیشوایان فلسفه خود شان، مارکس و انگلس، و سر دمداران و مدعیان پیشتاز، رهبران و تیوریسین های کشور بزرگ شوروی ها! حتی به مرحله یک جامعه طبقاتی هم نرسیده بود چه رسد به اینکه به مرحله سرمایه داری و تشکیل طبقه کارگر نزدیک شده باشد. این فلسفه و روش و نظام حتی در همان جوامعی که مدعی تعمیل آن بودند و آنرا پیروز قلمداد میکردند، هم کارگر نیفتاد و همه شاهد آن بودیم که بعد از هفتاد و پنج سال تجربه تلخ و ناکام، به یک بارگی چون ببر کاغذی از هم پاشید و به اصطلاح کمونیست ها به زباله دان تاریخ سپرده شد.

با غصب قدرت توسط حزب دموکراتیک خلق، مقاومت مردم افغانستان پس از اندکی با شناختی که ملت از این حزب داشت، آهسته آهسته در برابر حکومت و گشت و گشتار های هزاران بی گناه زیر هر عنوانی به نام غیر حزبی، اشرار، اخوانی، مخالف حکومت، و فرامین نه گانه نور محمد تره کی شکل میگرفت، با پیروی از این استبداد و پالیسی خشن حزب، و اهانتی که حزب بر اعتقادات، عنعنات، فرهنگ و ترکیب اجتماعی روا میداشت، شدت عمل حکومت هم افزایش یافت و بمباردمان ها، کشتار ها، زندانی کردن ها، شکنجه دادن ها بیداد میکرد

و هر کسی که حتی در سخنرانی های اعضای حزب کف هم نمی زد و یا هورا نمی گفت به نام ضد انقلاب شناخته می شد و به زندان میرفت و شاید هم دیگر هرگز بر نمی گشت.

ظلمت و خونریزی که پیروان این مکتب، دنباله روان حزب دموکراتیک خلق در افغانستان، آغاز کردند تا امروز ادامه دارد. به این دلیل که با کودتای این حزب و تخریب و از بین بردن شیرازه حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانی از بنیاد، قتل و قتال و خانه جنگی و تحریک هرگونه تعصبات قومی، نژادی، لسانی، سمتی و قبیله‌ای به منظور در هم شکستن اتحاد و همبستگی ملت افغانستان و استحکام قدرت، آتشی بر افروختند که تا امروز خاموش نشده و این عناد ها و نقاضت ها روزی نیست که قربانی نگیرد.

با فروپاشی آخرین رئیس جمهور رژیم دست نشانده و سقوط حکومت تحت الحمایه اتحاد شوروی سابقه و روسیه بعد از آن، تعدادی از اعضای هر دو جناح این حزب به تنظیم های جهادی و سایر گروه های سیاسی پیوستند. تعدادی از منسوبین جناح پرچم که رهبری آنرا ببرک کارمل داشت با جمعیت اسلامی و سایر تنظیم های میانه روتر یکجا شدند، چنانچه تا کنون بعضی از چهره های شناخته شده در حکومت سهم دارند، و بعضی از اعضای جناح خلق به حزب اسلامی حکمتیار و بعداً به گروه طالبان پیوستند و در جمله مأمورین عالی رتبه و خورد رتبه رژیم طالبان کار میکردند. یکی از دلایل تداوم جنگ و تعصبات قومی و نژادی و سمتی شاید نقش منافقین همین حزب در امور سیاسی افغانستان باشد. ولی شمولیت اعضای شناخته شده و کرسی نشین های دوران حکومت آنها در هر گونه تصمیم گیری های سرنوشت ساز، نه تنها آنها را برائت نخواهد نداد بلکه صداقت مؤلفین را نیز زیر سؤال خواهد برد.

با تغییر رهبری حزب و دولت از نور محمد تره کی به حفیظ الله امین و خفه نمودن استاد توسط شاگرد وفادارش، خفقان اجتماعی و اختناق به حدی رسید که دیگر این ملت بلا کشیده تحمل آنرا نداشت و رهبری اتحاد شوروی هم که یگانه حامی این حکومت بود، در پی آوردن تغییری به منظور آوردن آرامش نسبی گردید. چه کسی بهتر از ببرک کارمل بود که یکی از سرسپردگان و وفادارترین ها به حزب کمونیست شوروی بوده و در کشمکش ها و اختلافات درون حزب دموکراتیک خلق، از عهده های دولتی عزل و به حیث سفیر تبعید شده بود و در یکی از اقمار اتحاد شوروی بسر میبرد.

برای به کرسی نشاندن ببرک کارمل نخست اتحاد شوروی قطعات نظامی اش را گویا برای دفاع از حکومت در برابر قیام مردم به افغانستان اعزام و این کشور را اشغال کرد. این قطعات طی عملیاتی حفیظ الله امین را در تپه تاج بیک، اقامتگاه او، با عده ای از همکاران نزدیکش مسموم نمودند و او را کشتند.

از ساعت چهار عصر همان روز بیست و هفتم دسمبر ۱۹۷۹ مطابق به ششم جدی ۱۳۵۸ هجری شمسی صدای توپ و تفنگ و پرواز طیارات نظامی فضای کابل را پر کرده بود. ساعت هفت و چهارده دقیقه شام همان روز ببرک کارمل از رادیو تاشکند مرکز ازبکستان روی موج متوسط بیانه اش را خطاب به مردم افغانستان ایراد کرد و سرنگونی حکومت امین غدار و نجات مردم را از ستم بیکران و مظالم این خونخوار، مزده داد و ادعا داشت که از رادیو افغانستان صحبت می کند در حالیکه در همان دقایق رادیو افغانستان نغمه و موسیقی پخش میکرد و من یکی از شواهد عینی و شنونده هر دو نشرات در عین زمان بودم.

با روی کار شدن بیرک کارمل دروازه زندان ها باز شد و همه اعضای جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق که در وقت تره کی و امین زندانی شدند، همراه با تعدادی از غیر حزبی ها آزاد گردیدند. سختگیری ها اندکی کاهش ولی تسلط روس ها افزایش یافت و اداره تمام دفاتر در دست مشاورین روس بود.

این تجاوز باعث آن گردید تا ملت غیور و آزادی دوست افغانستان منسجم تر، منظم تر، مصمم تر و متعهد تر در برابر تجاوز آشکار و بی رحمانه قوای اتحاد شوروی مبارزات آزادی خواهی خود را شدت بخشد. شدت این مبارزات به معنی شدت عمل قوای اشغالگر بود. برای مدت ده سال ملت افغانستان جانبازان به این مقاومت ادامه داد تا سرانجام قوای اشغالگر را در ۱۹۸۹مجبور به ترک افغانستان ساخت و در پانزدهم فیروزی بوریس گروموف آخرین فرد نظامی و قوماندان قوای اتحاد شوروی در افغانستان پل حیرتان را عبور کرد و از افغانستان خارج شد. وی برای سی ثانیه در وسط پل ایستاد و با خود چیزی گفت که جز او هیچ کس دیگری ندانست و هرگز به عقب نگاه نکرد.

ولی طی همین مدت، از ابتدای تسلط حزب دموکراتیک خلق تا سقوط حکومت نجیب الله، آخرین حکمران این حزب، ملت در حدود یک و نیم میلیون شهید برای بدست آوردن آزادی خود تقدیم کرد. پنج میلیون دیگر مجبور به ترک خانه و کاشانه شده و به سر تا سر جهان، بیشتر در کشورهای پاکستان و ایران پناهنده شدند.

همسایگان بد اندیش هم با استفاده از موقع در صدد تشکیل گروه هایی برای تأمین منافع نامشروع شان در افغانستان آینده شدند. اکثریت این گروه ها بر مبنای تعلقات مذهبی، عرقی و نژادی، قومی و منطقوی تشکل داده شدند تا از آنها در مواقع لازم استفاده شده بتواند. اینکه بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان چه وقایع دلخراش و ویرانگر دیگری رخ داد، و این که بعداً از این قربانی ها تنظیم های افغانی در پاکستان و ایران چه بهره برداری های کردند و چگونه به خون این شهداء معامله شد، بحثی است جداگانه ولی تأثیرات همین اشغال و تفرقه اندازی ها بود که اتحاد و همبستگی و حس هم نوعی و هم وطنی بین اقشار و اقوام مختلف افغانستان را از هم گسست و دامنه این خونریزی ها تا امروز ادامه دارد.

در شکست قشون سرخ نه تنها آنانی که در سنگرهای گرم قرار داشتند بلکه تمام اقشار و از هر قوم و نژاد و تبار و سمت و منطقه و لسان و مذهب درین مبارزه آزادی خواهی به اندازه توان شان سهم بودند از اطفال مکتب ابتدائی تا محصلین پوهنتون ها، از دکانداران و کسبه کاران تا دهقانان و صنعتگران، از کارمندان خورد رتبه دولت تا مأمورین عالی رتبه غیر حزبی. هر یک به نحوی درین مبارزه سهم بوده اند. شهدای راه آزادی شامل همه اقشار جامعه از همه مناطق افغانستان از پیر تا جوان و از زن تا مرد است.

پایان